

فعلیه بودن جمله شرط در پرتو دیدگاه نحوی و معنایی

سید علیرضا سعید*

چکیده

جمله شرط در کتب نحوی اولیه، از سه جهت مورد بررسی قرار گرفته است: ۱. اقامه دلایل نحوی بر فعلیه بودن آن. ۲. دلایل معنایی و اقتضات آن و به تبع بحث از حدوث و ثبوت و تعلیق. ۳. اعراب اسم واقع بعد از ادات شرط. اما در کتب بلاغی با توجه به اهداف این علم، تنها پیرامون اقتضات معنایی جمله شرط بحث شده است. اثبات فعلیه بودن جمله شرط از منظر معنایی در تحلیل‌های ارائه شده، کافی به مقصود نمی‌باشد و دلایل سببیه، در این خصوص، مقرون به صواب است. به تبع، پیرامون اعراب اسم مقدم در جمله شرط، دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است. در پژوهش حاضر نخست ادله نحوی و بیان سببیه در رابطه با موضوع تبیین شده، سپس دلایل معنایی و دیدگاه‌های قائلین آن مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته و پس از صحت سنجی اقوال، این نتیجه حاصل شده است که جمله شرط باید جمله فعلیه باشد. گرچه در خصوص «ان» نظرات دیگری نیز وجود داشت. به همین مناسبت در نهایت به بررسی اعراب اسم مقدم در جمله شرط پرداختیم و مرفوع بودن آن را اثبات کردیم.

واژگان کلیدی:

جمله شرط، جمله فعلیه، دلیل نحوی، دلیل معنایی، اسم مقدم

* طلبة پایه سوم مدرسه شهیدین (ره)، تاریخ نگارش مقاله: پاییز ۱۳۹۶



مقدمه

جمله شرطیه مشتمل بر جمله شرط و جواب شرط است. نظر مشهور نحویون بر این مطلب استوار است که جمله شرط لزوما باید فعلیه باشد. احکام مربوط به جمله شرط مانند سایر مباحث نحوی در طی سده‌های متمادی مورد توجه علمای نحو واقع شده و نظرات ارزشمند آنان در این زمینه، در کتب گوناگون، به رشته تحریر در آمده است. البته این بحث در برخی کتب تفسیری - ادبی و اعراب القرآن به مناسبت آیات مختلف مطرح شده، همان‌گونه که با رویکرد بلاغی نیز مورد بررسی قرار گرفته است. در حالی که کتب متأخرین علاوه بر نقد و بررسی اقوال قدما، فروع گوناگونی را متعرض شده‌اند؛ اما هیچ کدام به صورت کامل به تبیین و تحلیل و اقوال و ادله نپرداخته‌اند، ضمن آن که در این زمینه با تحقیقات کمی روبه رو هستیم.

بنابراین در پژوهش حاضر سعی خواهد شد که با جمع‌آوری و تحلیل اقوال و ادله و مقایسه آن‌ها با یکدیگر، به دلایل فعلیه بودن جمله شرط و اعراب اسم مقدم بر فعل در جمله شرط بپردازیم. همچنین بیان کنیم که چه میزان از این مباحث ناظر به دقائق عقلی و چه میزان ناظر به استعمالات فصیح عربی است. در نهایت پس از ذکر دلایل به تحلیل دیدگاه‌های مختلف در این بخش بپردازیم.

تحلیل صحیح از این موضوع مستلزم آشنایی با نظرات علمای نحو و بلاغت می‌باشد. بنابراین، در این نوشتار به گوشه‌ای از اقوال ایشان در طول تاریخ اشاره شده است. برای روشن شدن این نظرات، لازم است که بیان صحیحی از ثبوت و حدوث نیز ارائه گردد. امید است که این مباحث، مقدمه دست‌یابی به نظراتی متقن در این زمینه باشد.

۱. ادله لزوم فعلیه بودن جمله شرط

۱-۱. دلایل نحوی

مهم‌ترین و موثرترین کتاب در تاریخ علم نحو، «الکتاب» جناب سیبویه می‌باشد که می‌توان به تحقیق بیان داشت که اصول علم نحو و بلکه جمهور فروعش در این کتاب پایان پذیرفت و برخی بر این اعتقادند که با تحریر جناب مبرد از الکتاب، در «مقتضب»، علم نحو کامل شد. لذا شایسته است که این بحث در معتبرترین منبع، تحلیل و بررسی شود. جناب سیبویه در باب «الحروف التی لا تقدم فیما الاسماء [علی] الافعال» حروفی را بیان می‌کند که تنها بر افعال داخل می‌شوند و می‌گوید: «همانگونه که میان إنّ و أخواتش و اسم آن‌ها به وسیله فعل فاصله نمی‌افتد، میان فعل و عامل در آن نیز فاصله نمی‌افتد.»^۲

ایشان در بیان مشابَهت دیگری می‌فرماید که جزم نظیر جر است و همانگونه که فاصله‌ای میان حروف جر و مجرور واقع نمی‌شود جز در ضرورت، فاصله‌ای میان عامل جزم یا نصب و فعل واقع نمی‌شود جز در ضرورت. در ادامه ایشان به یک دلیل زبان شناختی اشاره می‌کند و عدم فاصله میان حروف و افعال را به علت کراهت تشبیه شدن عوامل نصب و جزم به عوامل در اسم می‌داند. به این دلیل که اسم مانند فعل نیست و عوامل در اسم نیز مانند عوامل در فعل نیستند؛ چون هر سه قسم کلمه می‌توانند عامل در اسم باشند، اما تنها حروف می‌توانند در افعال عمل کنند، به عبارت دیگر عوامل موجود در اسم بیشتر از عوامل موجود در فعل می‌باشد و نتیجه می‌گیرد که فصل در حالت جزم و نصب قبیح‌تر از حالت جر می‌باشد. ایشان به مناسبت، ادات شرط را ذکر می‌کند و می‌گوید:

۲. سیبویه، الکتاب، ج ۱، ص ۵۳۴

«و أعلم أنّ حروف ۲ الجزاء یقیح أنّ تتقدم الأسماء فیها [علی] الأفعال و ذلک
لأنّهم شیبهوها بما یجزم بما ذکرنا»^۴

همان طور که از عبارت مشخص شد، ایشان به قبیح بودن فصل میان ادات شرط و فعل تصریح می‌کند، اما سخنی از امتناع به میان نمی‌آورد و این بدین معناست که به درجه امتناع و عدم جواز نرسیده است و این پدیده در سطح معینی از استخدام جایز است و علت می‌آورد به این که ادات شرط از دو جهت با حروف جازمه متفاوت است.^۵

۱. فعل بعد از ادات شرط می‌تواند ماضی و مضارع باشد به خلاف حروف جازمه که مدخولشان تنها فعل مضارع است.

۲. ادات شرط [غیر از «إن»] گاهی از معنای شرطیت خارج می‌شوند و در نتیجه دیگر جازم نخواهند بود. مثل «من» و «ما» که گاهی اسم موصول و گاهی اسم استفهام می‌شوند.

مراتب فصل میان ادات شرط و فعل از حیث قوت و ضعف؛

در ادامه به این مطلب می‌پردازد که فصل میان ادات شرط و فعل در کلام قبیح است ولی در شعر جایز می‌باشد. اما ایشان از میان ادات شرط «إن» را استثنا می‌کنند و بیان می‌کنند که فصل میان «إن» و فعل به وسیله اسم در کلام نیز جایز می‌باشد با این شرط که فعل استفاده شده در جمله شرط، ماضی باشد. و دلیل ایشان برای استثنا کردن «إن» اینست که «إن» أمّ البَاب است و هیچ‌گاه از جزم دادن جدا نمی‌شود اما در

۳. باید توجه داشت که حروف در لسان قدما به چند معنی استعمال شده است که یکی از آن‌ها به معنای «ادات» می‌باشد.

۴. سیبویه، الکتاب، ج ۱، ص ۵۳۵.

۵. سیرافی، شرح کتاب سیبویه، ج ۳، ص ۳۲۱.

رابطه با سایر ادات باید گفت که فصل بوسیله اسم در کلام ضعیف می‌باشد. به حسب آنچه که ایشان بیان داشته‌اند، جواز تقدیم اسم بر فعل با در نظر گرفتن نوع فعل در جمله (ماضی یا مضارع) به ترتیب از حیث قوت به ضعف بدین شکل می‌باشد:

۱. بعد از «ان»، با وجود فعل ماضی، در شعر.
۲. بعد از «ان»، با وجود فعل مضارع، در شعر.
۳. بعد از «ان»، با وجود فعل ماضی، در کلام.
۴. بعد از سایر ادات، با وجود فعل ماضی، در شعر.
۵. بعد از سایر ادات، با وجود فعل مضارع، در شعر.
۶. بعد از «ان»، با وجود فعل مضارع، در کلام.
۷. بعد از سایر ادات، با وجود فعل ماضی، در کلام.
۸. بعد از سایر ادات، با وجود فعل مضارع، در کلام.^۶

«نظرات دیگر نحویون:

جواز فصل «ان» را همه پذیرفته‌اند اما در سایر ادات باید گفت که مطلب زیادی به این بحث از جهت نحوی افزوده نشده است و تنها در برخی جزئیات اختلافاتی وجود دارد مثل کسائی که تقدیم اسم در «من» را در کلام جایز می‌دانند. گروهی از کوفیون تقدیم اسم منصوب و مجرور را جایز می‌دانند و علت آورده‌اند که آن دو فضله‌اند اما در اسم مرفوع اجازه نداده‌اند. گروه دیگری از کوفیون تقدیم اسم مرفوع

۶. موارد ۱ تا ۵ مواردی جایز هستند که در استعمالات فصیح به کار رفته‌اند اما موارد ۶ و ۷ افتراضی هستند که ایشان می‌فرماید در صورت صحیح بودن مورد ۷ مورد ۶ نیز صحیح خواهد بود و مورد ۸ تنها برای کامل شدن این بررسی آورده شده است و هیچ جایی در استعمالات فصیح ندارد.



را نیز جایز می‌دانند به این شرط که ادات شرطی در جمله باشد که نتواند ضمیر به او بازگردد، مثل اینما و متی، اما در موارد دیگر که امکان عود ضمیر به ادات شرط وجود داشته باشد، تقدیم اسم صحیح نیست مانند «من»^۷

۲-۱. دلایل معنایی

ابتدا این پرسش مطرح می‌شود که آیا علت تقدیر فعل در مواردی که اسم بعد از ادات شرط قرار می‌گیرد، تنها به دلایل نحوی ختم می‌شود؟ چرا نحاة بصری نمی‌پذیرند که جمله اسمیه گاهی بعد از اداة شرطیه بیاید؟ آیا این بحث صرفاً ناظر به استعمالات عرب و فصاحت است یا مطالبی دیگر در میان است؟ منشأ تسالم امثال این گزاره بین جمهور نحاة بصری و محققین آنها مثل مرحوم رضی که می‌گوید «لو جعلناه خبر المبتدأ لكان حرف الشرط داخلا علی الاسمیة، و لا یجوز»^۸ چیست؟ برای بررسی این موضوع بهتر است ابتدا کمی با تاریخچه این بحث و اقوال و ادله موجود آشنا شویم تا بتوانیم به دیدگاه علمی در این زمینه دست پیدا کنیم. باید دانست که هر کدام از این اقوال ریشه در نظرات توجیه‌گر پدیده‌های زبانی دارد که رد برخی از این اقوال گاهی یک نظام فکری را تکان می‌دهد. بله می‌توان مانند ابن مضاء، ورود نحاة را به وادی علل ثوانی باطل دانست^۹ یا نقدهای

۷. سیوطی، معجم الهوامع، ج ۲، ص ۳۷۲

۸. رضی الدین استر آبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۱، ص ۴۷۷

۹. ابن مضاء، الرد علی النحاة، ج ۱، ص ۱۲۸. درضمن مثالی به توضیح این بحث می‌پردازیم: اگر در مثال «قام زید» پرسیده شود که چرا «زید» مرفوع است، در جواب گفته می‌شد که چون فاعل است. به این علت، «علت اول یا تعلیمی» گویند. اگر پرسیده شود که چرا فاعل مرفوع است، در جواب گفته می‌شود که برای ایجاد تفاوت میان فاعل و دیگر مفاعیل. به این علت «علت دوم یا



زبان‌شناسانه دیگری ارائه داد. ولی نکته این است که باید برداشتی علمی در این زمینه داشت. به همین مناسبت ابتدا لازم است به تاریخچه بحث پردازیم.

۱-۲-۱. تاریخچه بحث

این مسأله در چند موضع از کتاب سیبویه مطرح شده است. در موضعی می‌گوید:

«و یختار فيه النصب؛ لأنك تضرم الفعل فيها؛ لأن الفعل أولى إذا اجتمع هو و

الاسم، و كذلك كنت فاعلا في باب «إن»، لأنها إنما هي للفعل، و ستری بیان

ذلك إن شاء الله.»^{۱۰}

در جای دیگر می‌گوید:

«و أعلم أنه لا ينتصب شيء بعد «إن» و لا يرتفع إلّا بفعل لأن «إن» من

الحروف التي يبنى عليها الفعل.»^{۱۱}

در این بیانات، سیبویه یک جا از تعبیر «الفعل أولى» استفاده کرده است. یعنی برخی مواضع در واقع جایگاه فعل است و اگر فعلی وجود نداشت، باید فعلی در تقدیر گرفته شود که پس از اداة استفهام و اداة شرط می‌باشد. اما دلیل این اولویت چیست؟ چرا «الفعل ان يلي ان أولى» است؟ در بیانی دیگر به تعبیری دقیق‌تری گفته است: «إن من الحروف التي يبنى عليها الفعل» ولی باز هم به هیچ دلیل معنایی اشاره نکرده است. اما سیرافی در شرح خود بر کتاب این مطلب را چنین توضیح می‌دهد:

قیاسی» گویند و اگر پرسیده شود که چرا رفع برای مفاعیل و نصب برای فاعل نباشد، در جواب گفته می‌شود از طرفی فاعل یک مورد است و مفاعیل بیش از یک مورد و از طرف دیگر رفع نسبت به نصب ثقیل‌تر است، و از آن جایی که «الاتقل للاقل و الاخف للاكثر» پس رفع به فاعل و نصب به مفاعیل تعلق گرفته است. به این علت، «علت سوم یا جدلیه» گویند.

۱۰. سیبویه، کتاب، ج ۱، ص ۶۶

۱۱. همان، ص ۱۵۸



«یعنی آن «إن» التي للمجازاة إنما تدخل على الأفعال؛ لأن الأفعال التي بعدها هي شروط و الشروط لا تكون بالأسماء، و ذلك أنها بحدوثها توجب المعاني التي ضمنها الشرط كقولك: «إن تأتني أكرمك» فالإكرام معنى قد ضمنه الشارط بحدوث الإتيان، فإذا رأيت الاسم بعد «إن» مرفوعاً أو منصوباً قضيت على إضمار فعل رافع أو ناصب.»^{۱۲}

در اینجا کاملاً پرده از ذهنیت نحاة برداشته می‌شود. بله نکته این بود که از دید عقلی جمله شرطیه اقتضاء دارد که شرط و جزایش از حیث معنایی حدوثی باشند تا قابل تعلیق باشند. این جمله فعلیه است که معنای حدوثی دارد و جمله اسمیه معنایش ثبوت است.

روشن است که وقتی سیبویه به این صراحت نظر خود را اعلام نموده، کاملاً این نظر در بین نحاة بعدی مطرح می‌شود. نحوی بزرگ بعد از سیبویه که در کتاب خود به این مسأله پرداخته، مبرد است که می‌گوید:

«لو، لا تقع إلّا على فعل، فإن قدمت الاسم قبل الفعل فيها، كان على فعل مضمراً.»^{۱۳}

ابن سراج شاگرد مبرد هم در الاصول همین نظر را بیان داشته است.^{۱۴} البته کتب نحاة کوفی و برخی بصریون معمولاً به دست ما نرسیده است ولی در این میان اجمالاً می‌دانیم که برخی از کوفیون نظر خاصی داشته‌اند و به این عقیده داشتند که جمله اسمیه نیز می‌تواند بعد از ادات شرط قرار گیرد.^{۱۵}

زجاجی نحوی معروف قرن چهارم در کتاب اللامات خود دارد که:

۱۲. سیرافی، شرح کتاب سیبویه، ج ۲، ص ۱۶۱

۱۳. مبرد، المقتضب، ج ۳، ص ۶۴

۱۴. ابن سراج، الاصول فی النحو، ج ۲، ص ۸۵

۱۵. ابن یعیش، شرح المفصل، ج ۵، ص ۱۲۳



«و إذا وقع بعد (لو) اسم فإنما يقع على إضمار فعل رافع له أو ناصب؛ لأنها بالفعل أولى إذ كانت موضوعة له، و ذلك قولك: لو زيدا لقيته لأكرمك. تنصبه بفعل مضمّر هذا تفسيره. و الرفع فيه ضعيف.»^{۱۶}

با رشد سریع در خلاصه نگاری‌های علم نحو در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم توسط زمخشری، کتاب او مفصل وارد متن درسی نوآموزان نحو عربی شد. در این کتاب در مورد «ان» و «لو» آمده است: «لابد من أن يليهما الفعل»^{۱۷} یعنی می‌بایست بعد از آن دو فعل قرار گیرد ولو در تقدیر. اینجا هم بهانه خوبی برای شارحین بوده که به فلسفه این تقدیر بپردازند. در رأس شارحین مفصل زمخشری، ابن یعیش قرار دارد که از نحاة بزرگ قرن ششم است. ایشان در شرح معروف خود نظر خود را چنین بیان می‌کند:

«قد تقدم القول أن الشرط لا يكون الا بالافعال لانك تعلق وجود غيرها على وجودها و الاسماء ثابتة موجودة و لا يصح تعليق وجود شيء على وجودها. و لذلك لا يلي حرف الشرط الا الفعل و يقيح أن يتقدم الاسم فيه على الفعل و يفصل بينهما بالاسم لكونها جازمه للفعل..... و اما (لو) فلذا وقع بعدها الاسم و بعده الفعل فالاسم محمول على فعل قبله ضمير يفسره الظاهر و ذلك لاقتضائها الفعل دون الاسم كما كان في (ان) كذلك و هذا محقق لها شيها باداة الشرط.»^{۱۸}

در موضع دیگر هم دارد که:

«انما وجب ان تكون الجملتان فعليتين من قبل أن الشرط انما يكون بما ليس في الوجود و يحتمل أن يوجد و أن لا يوجد و الاسماء ثابتة موجودة لا يصح تعليق

۱۶. زجاجی، اللامات، ص ۱۳۷

۱۷. زمخشری، المفصل، ج ۱، ص ۴۴۳

۱۸. ابن یعیش، شرح المفصل، ج ۵، ص ۱۲۱



وجود غیرها علی وجودها»^{۱۹}

می بینیم که دقیقاً همان ذهنیتی که سیبویه داشت و سیرافی در شرحش آورده بود، تکرار شده است.

ابن حاجب هم که از نحاة قرن هفتم است در کتاب الایضاح خود که شرح مفصل زمخشری است ذیل این مطلب آورده است:

«یعنی «إن» و «لو» لآنهما حرفا شرط، و الشرط إنما يعقل بالفعل، فالتزموا

فیهما وقوع الفعل لفظاً أو تقدیراً»^{۲۰}

ابن انباری در الانصاف خود در مسأله ۸۵ به صورت گذرا به این مسأله اشاره کرده است که «ان حرف الشرط يقتضى الفعل»^{۲۱} بدون این که وجه این اقتضاء را بیان نماید. عکبری در کتاب اللباب پیرامون این مسئله آورده است:

«و إذا وقع بعد أداة الشرط اسم كان العامل فيه فعلاً إما الذى يليه كقولك: إن

زيداً تضرب أضربه أو فعل محذوف يفسره المذكور كقوله تعالى: وإن أحد من

المشركين استجارك ف (أحد) فاعل أى إن استجار أحد، ... و أنه لا معنى ل

(إن) إلّا فى الأفعال»^{۲۲}

ابن اثیر هم در کتاب البدیع همین را تکرار کرده است:

«و المذهب الأقوى: أن «إذا» و «إن» الشرطية و «لو» و «هلاً» و «لو لا»

التحضيضية، لا يرتفع الاسم بعدهنّ بالابتداء؛ لطلبهنّ الفعل، و إنما يرتفع بفعل

مضمراً»^{۲۳}

۱۹. ابن یعیش، شرح المفصل، ج ۵، ص ۱۲۳

۲۰. ابن حاجب، الايضاح فى شرح المفصل، ج ۲، ص ۲۵۳

۲۱. ابن انباری، الانصاف فى مسائل الخلاف، ج ۲، ص ۵۰۴.

۲۲. عکبری، اللباب فى علل البناء و الاعراب، ج ۲، ص ۵۷

۲۳. ابن اثیر، البیع فى علم العربیه، ج ۱، ص ۷۴.

در قرن هفتم ابن حاجب در خلاصه معروف خود در علم نحو، کافیه، در این مورد بیان کرده است که «و تلزمان الفعل لفظاً أو تقديراً»^{۲۴}. ابن عصفور نیز، در «شرح جمل» ذکر می‌کند که «ادات الجزاء طالبة للفعل من طريق المعنى»^{۲۵}. بنابر این تا اینجا روشن شد که فضای ذهنی نحاة بصری متأثر از چه نکته‌ای بوده که بر این موضع پافشاری می‌کرده‌اند. این مطلب را که جمله شرطیه باید فعلیه باشد با تعابیر مختلفی بیان نموده‌اند. همانگونه که ذکر شد سیبویه و زجاجی از تعبیر اولویت استفاده کردند. ابن یعیش و ابن انباری تعبیر اقتضاء فعل را به کار بردند و ابن حاجب تعبیر معقولیت معنای فعلی و نه اسمی را به کار برد و عکبری هم در تعبیری مشابه معنا داشتن معنای فعلی در موضع شرط و نه معنای اسمی را به کار برد. ابن عصفور تعبیر طلب فعل را برگزید.

در هر حال همه این تعابیر پیرامون یک افق معنایی هستند و آن این است که معنای شرط تنها زمانی معقول است که حدوثی باشد نه ثبوتی و این هم ویژگی جمله فعلیه است نه اسمیه یعنی یک زاویه دید معنایی در این رابطه مشهود است.

بعد از آنکه با فضای ذهنی نحاة در این زمینه آشنا شدیم، به این نکته می‌پردازیم که آیا این پیش فرض مستحکم را صرفاً با همان تحلیل عقلی به دست آورده‌اند یا از استعمالات عربی؟ چه اندازه از آن ناظر به دقائق عقلی است و چه اندازه از آن ناظر به استعمالات فصیح عربی است؟

آیا این تقدیر یک وجوب معنوی است یا یک استحسان صنعتی برای اطراد قواعد و پرهیز از قول به شذوذ از قواعد؟ توضیح این‌که در استعمالات فصیح عربی موارد زیادی دیده می‌شود که بعد از اداة شرط جمله اسمیه آمده است؛ مانند «ان احد من

۲۴. ابن حاجب، الكافية في علم النحو، ج ۱، ص ۵۵.

۲۵. ابن عصفور، شرح جمل زجاجی، ج ۱، ص ۳۵۵.



المشركين استجارك...»^{۲۶} يا «لو انتم تملكون خزائن رحمة ربى...»^{۲۷} يا «اذا السماء انشقت...»^{۲۸}. در اشعار فصیح نیز، این گونه استعملات وجود دارد؛ مثل شعر متلمس «و لو غير اخوالی ارادوا نقیصتی...»^{۲۹} این‌ها را چگونه باید توجیه کرد؟ دیدگاهی اشاره دارد که وقتی برهان اقامه شد بر این که جمله شرطیه می‌بایست معنای حدوثی داشته باشد، این استعملات را باید حمل بر تسامحات عرفی نمود و با تأویلات آن را توجیه کرد. به تعبیری در اینجا ما مشکل نحوی نداریم بلکه مشکل معنایی از منظر عقلی داریم که با استفاده از ظرفیت علم نحو در توجیحات، می‌گوییم فاعل در فعل مقدر است نه این که مبتدا بگیریم به خلاف کوفیون. به عبارتی این نحوه تقدیر گرفتن از سوی نحاة بصری ناشی از رعایت دقت‌های عقلانی است نه صرف توجیه استعملات. به عبارتی پیش فرض خود در باب لزوم آمدن اداة شرطیه بر سر فعل را عمدتاً از دقت عقلانی در این موضع اخذ کرده‌اند تا استعملات عربی. کلام تفتازانی در این مورد قابل توجه است که برای جمع‌بندی مباحث گذشته آن را می‌آوریم:

«(فعلیة استقبالیة) اما الشرط فظاهر لانه مفروض الحصول فی الاستقبال فیمتنع ثبوته و مضیة و اما الجزء فلان حصوله معلق علی حصول الشرط فی الاستقبال و یمتنع تعلیق حصول الحاصل الثابت علی حصول ما یحصل فی المستقبل.»^{۳۰}

۲۶. توبه، ۶

۲۷. اسراء، ۱۰۰

۲۸. انشقاق، ۱

۲۹. زجاجی، اللامات، ص ۱۳۸

۳۰. تفتازانی، مختصر المعانی، ص ۹۲

۲-۱. معنای ثبوت و حدوث:

بعد از آن که تا حدودی زوایای بحث و تاریخ آن روشن شد می‌توان در این مقام به نقد ادله و ذهنیت نحاة پرداخت. ولی به نظر می‌رسید که نقدی جدی به آن وارد باشد. به همین منظور برای روشن شدن بحث، توضیح کوتاهی در خصوص برخی اصطلاحات می‌دهیم.

۱. ثبوت؛ به معنای مجرد «بودن» می‌باشد. بدون این که افاده‌ای مبنی بر حدوث یا استمرار آن ثبوت، وجود داشته باشد. اصطلاح ثبوت، با قرینه به معنای استمرار ثبوتی (دوام) نیز استعمال می‌شود.

۲. حدوث؛ به معنای «حصول بعد آن لم یکن» است. بنابراین؛ حدوث، علاوه بر افاده ثبوت مسند برای مسندالیه، حدوثی بودن آن ثبوت را نیز می‌رساند. به عبارت دیگر حدوث، ثبوت مقید به عدم است. تجدد در کلام بلاغیون به دو معنا به کار می‌رود: یک: حدوث (معنای اصلی) دو: استمرار تجددی یا حدوثی (با قرینه).^{۳۱}

۳. دوام یا استمرار ثبوتی؛ امتداد یافتن یکپارچه ثبوت. همانند استمرار ثبوت آبی بودن برای آسمان، که در طول روز دوام دارد. همچنین سفیدی لباس، در طول مدت یک روز.

استمرار ثبوتی را می‌توان به چراغ روشن (غیر چشمک زن) یا خط ممتد تشبیه کرد (_____).

۴. استمرار حدوثی یا تجددی استمرار و تکرار متوالی حدوث. از استمرار تجددی، به «شیئاً فشیئاً» یا «أناً فأناً» تعبیر می‌شود. ویژگی مهم استمرار تجددی آن است که هر جزء آن وقتی به وجود می‌آید که جزء قبلی از بین رفته باشد.

استمرار حدوثی را می‌توان به چراغ چشمک زن یا تعدادی خط چین تشبیه کرد

۳۱. «اعلم أن التجدد يطلق على معنيين أحدهما الحصول بعد أن لم یکن، و الثاني التقضى و الحصول شیئاً فشیئاً على وجه الاستمرار» (حاشیة الدسوقی علی مختصر المعانی، ج ۲، ص ۳۸)



(-----).

توجه شود که مراد بلاغیون از «جمله اسمیه»، جمله‌ای می‌باشد که مسند آن اسم و «جمله فعلیه»، جمله‌ای است که مسند آن فعل باشد.

۳-۲-۱. تحلیلی بر دلیل معنایی

تا به این جا معنای حدوث و ثبوت مشخص شد. حال باید رابطه تعلیق با این دو را مورد بررسی قرار دهیم. تعلیق به معنای «توقف حصول شیء، أو عدم حصوله، علی أمر آخر»^{۳۲} است. از اینجا روشن می‌گردد که ممکن نیست یک شیء در عین این که وجودش ثابت شده است معلق به امر دیگری باشد و قابل پذیرش است که معنای تعلیق با ثبوت سازگاری ندارد بلکه از اضداد آن به شمار می‌آید؛ به خلاف آن که تعلیق با حدوث تناسب دارد. تا به اینجا مطلب کاملاً درست است، اما در ادامه گفته‌اند چون جمله اسمیه معنای ثبوتی دارد نمی‌تواند به عنوان جمله شرط واقع شود. ظاهراً در این مورد اشتباهی صورت گرفته است. توضیح آن که در نگاه بلاغیون جمله اسمیه‌ای که مسند آن جمله فعلیه باشد ملحق به جملات فعلیه می‌شود به عبارت دیگر ملاک تقسیم جملات در بلاغت، مسند است. بنابراین باید گفت جمله اسمیه‌ای که مسندش اسم است، معنای ثبوتی می‌دهد و نمی‌تواند با تعلیق جمع شود، اما جمله اسمیه‌ای که مسند آن جمله فعلیه است معنای حدوثی دارد و هیچ منافاتی با تعلیق نخواهد داشت و تقریباً در همه مثال‌هایی که در ظاهر، جمله اسمیه بعد از ادات شرط واقع شده، مسند آن جمله فعلیه است.^{۳۳} پس این دلیل نمی‌تواند

۳۲. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۲، ص ۱۴۱

۳۳. ابن هشام در بحث «لو» می‌گوید: ترجیح آن است که لزومی ندارد بعد از آن جمله فعلیه بیاید، اما بعد از «اذا» و «ان» حتماً جمله فعلیه می‌آید؛ چون در این دو، هر مثالی که اسم در ابتدا آمده بود، بعد از آن فعلی بود اما برخی مثال‌ها در لو این گونه نیست. (وضح المسالك، ج ۴، ص ۲۰۶)

پاسخی قانع کننده برای وجوب تقدیر فعل باشد. نکته دیگر آن که تعلیق به معنای فوق در همه مثال‌های شرط وجود ندارد. به عنوان مثال در فارسی گفته می‌شود: «اگر تو پول داری من هم پول دارم» در این جمله حصول یا عدم حصول امری بر دیگری معلق نشده است. در عربی نیز اینگونه مثال‌ها فراوان است مانند: «إن كنت بئس العبد فأنت نعم الرب».

حال که این بیان را نپذیرفتیم این پرسش به وجود می‌آید که آیا جمله اسمیه نیز می‌تواند بعد از ادات شرط واقع شود؟ در جواب باید گفت: همیشه بطلان دلیل، گواه بر بطلان مدعا نیست و این گزاره تنها در صورتی صادق است که مدعا دارای یک دلیل باشد اما در بحث ما منحصر به یک دلیل نیست بلکه سیبویه به مشابهت‌ها و دلایل زبان شناختی اشاره کرده است. از طرف دیگر اصل در جمله شرط، بر فعلیه بودن است. چون در غالب موارد این‌گونه استعمال شده است. بنابر این، این نتیجه با توجه به استعمالات اهل زبان به دست آمده است. این دیدگاه با نظر محققینی نظیر مرحوم رضی تقویت می‌گردد. ایشان با تعبیر «بالاستقراء» به صراحت، این مطلب را بیان می‌کنند. قابل توجه است که ایشان دلیل لزوم وقوع جمله فعلیه را منحصر به استقراء دانسته و به اقتضائات معنایی اشاره نمی‌کنند. براین اساس، در صورت استعمال خلاف، آن را بر اصل، حمل می‌کنیم.

مرحوم رضی می‌فرماید:

«و إنما لم يحكم بكون «أحد» مبتدأ، و استجارک خبره لعلمهم بالاستقراء باختصاص حرف الشرط بالفعلية. علی أنه نسب إلى الأخصش جواز وقوع الاسمية بعدها بشرط كون الخبر فعلا.»^{۳۴}

۳۴. رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۱، ص ۱۹۹



۴-۲-۱. اغراض از تقدیم اسم

در اینجا یک سوال کلیدی مطرح می‌شود. آیا تفاوتی میان جمله شرطی که با اسم شروع شده با جمله‌ای که با فعل شروع شده، وجود دارد؟ به عنوان مثال در آیه شریفه «لو انتم تملکون ...»^{۳۵} اگر گفته می‌شد «لو تملکون ...» آیا تفاوتی به وجود می‌آید؟ پاسخ این که، قطعاً تفاوتی میان این دو بیان وجود دارد و غرضی از تقدیم اسم وجود داشته است. خطیب قزوینی در *تلخیص المفتاح* در صدد مقایسه‌ی ادا و ان شرطیه می‌گوید:

«و لكونهما لتعليق أمر بغيره في الاستقبال كان كل من جملتي كل فعلية

استقبالية و لا يخالف ذلك لفظا الا لنكته.»^{۳۶}

اما این اغراض و نکته‌های بلاغی به حسب مقام و موقعیت بیان جملات، متفاوت می‌باشد. به عنوان مثال، زمخشری در توضیح نکته بلاغی آیه فوق این گونه می‌گوید:

«فأما ما يقتضيه علم البيان فهو أن أنتم تملكون فيه دلالة على الاختصاص وأن

الناس هم المختصون بالشح المتبالغ.»^{۳۷}

سامرائی در «معانی النحو» با بیان جالبی به این اغراض اشاره می‌کند. به عنوان مثال در آیه «إذا السماء انشقت» غرض از تقدیم اسم را ایجاد ترس در دل مخاطب می‌داند.

تقدیم اسم می‌تواند اغراض دیگری غیر از اختصاص و تهویل داشته باشد مثل تعظیم، تعجیل المسرة او المساءة، تحقیر و...^{۳۸}

۳۵. اسراء، ۱۰۰

۳۶. ابن یعقوب، *مواهب الفتاح فی شرح تلخیص المفتاح*، ج ۱، ص ۳۳۳

۳۷. زمخشری، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، ج ۲، ص ۶۹۶

۳۸. فاضل صالح سامرائی، *معانی النحو*، ج ۴، ص ۱۰۴

۲. اعراب اسم مقدم در جمله شرط

از آن جایی که در برخی موارد در قرآن، اشعار و کلام فصیح، اسم بعد از ادایه شرط قرار گرفته، لازم است ترکیب این اسم مشخص شود. به طور کلی اسم مقدم می‌تواند دارای سه حالت اعرابی باشد. برای اسم مرفوع مثال آورده شد لذا مثال اسم مجرور و منصوب را ذکر می‌کنیم «من زیدا یضرب اضربه» و «من بزید یمرر اکرمه» نقش اسم در این دو حالت با توجه به جمله تشخیص داده می‌شود. اما در رابطه با عامل اسم مرفوع آراء و دیدگاه‌هایی وجود دارد که به طور کلی می‌توان در سه مورد آن‌ها را بررسی کرد:

۲-۱. سیبویه و جمهور نحاة:

اسم مقدم، بنا بر فاعلیت مرفوع شده است و عامل در آن، فعل محذوفی است که به واسطه فعل مذکور در جمله تفسیر می‌شود. سیبویه می‌نویسد:

«و اعلم أن قولهم فی الشعر: إن زید یأتک یکن کذا، إنما ارتفع علی فعل هذا تفسیره، كما کان فی قولک: إن زیدا رأیته یکن ذلک؛ لأن إن لا تبتدأ بعدها الأسماء ثم یبنی علیها»^{۳۹}

۲-۲. فراء و برخی کوفیون:

اسم مرفوع بعد از ادات شرط، فاعل برای فعل موجود در جمله است. ابن انباری در الانصاف در این رابطه می‌گوید:

«کوفیون تقدیم فاعل مقدم را تنها در «ان» جایز می‌دانند به این دلیل که ان دارای قوت است و این قوت از ام الباب بودن ناشی می‌شود و ضمیر مستتر در فعل از جهت معنا همان اسم مقدم است؛ پس شایسته است که اسم مقدم به واسطه فعل مذکور رفع داده شود.»^{۴۰}

۳۹. ابن انباری، الانصاف فی مسائل الخلاف، ج ۲، ص ۵۰۶.

۴۰. همان.



در این جا چند سوال کلیدی مطرح می‌شود:

۱. آیا امکان پذیر است که فاعل بر فعل خود مقدم شود؟
۲. در صورت جواز مقدم شدن فاعل چگونه میان جمله اسمیه و فعلیه تشخیص داده شود؟

و از این جا به یک سوال مبنایی خواهیم رسید و آن این که ملاک تقسیم جملات به فعلیه و اسمیه چیست؟

لازم به ذکر است که این بحث پژوهشی جداگانه می‌طلبد و از بحث ما خارج می‌شود اما به جهت وضوح بیشتر، تحلیلی مختصر از آن و نقد جمهور را نسبت به آن بیان خواهیم کرد در ابتدا باید توجه داشت که قائلین به این نظر جواز تقدیم فاعل را تنها در «ان» جایز می‌دانند نه در همه اداة شرط و نه به صورت کلی؛ «إنما جوزنا تقدیم المرفوع مع «إن» خاصة»^۱ برای دفاع از این نظر می‌توان به نکاتی اشاره کرد:

۱. مقدم شدن فاعل به فعلیه بودن جمله ضرری نمی‌رساند.
۲. چون در این مورد می‌دانیم که جمله باید فعلیه باشد بنا بر این تقدم فاعل موجب اسمیه شدن جمله نمی‌شود.

نقد نظر دوم:

نقدهای جدی به این نظر وجود دارد. در پاسخ باید گفت درست است که «إن» أم‌الباب است و «الأصل يتصرف ما لا يتصرف الفرع» هم چنان‌که نظائر آن در زبان عربی وجود دارد مثل همزة استفهام که احکام جداگانه‌ای نسبت به سایر اداة استفهام دارد، اما این مطالب، دلیل مقدم شدن اسم مرفوع بر فعل خود نمی‌شود و پذیرفته نیست که فاعل بر فعل خودش مقدم شود چون نظیری در زبان عربی ندارد در نتیجه

۴۱. ابن انباری، الانصاف فی مسائل الخلاف، ج ۲، ص ۵۰۷

این فاعل، برای فعل مذکور نخواهد بود و فعلی هم در تقدیر گرفته نشده، پس اسم، مرفوع شده است بدون هیچ رافعی و این امکان پذیر نیست.

این اشکال زمانی قوت بیشتری پیدا می‌کند که بر فرض اسم مرفوع مقدم، فاعل باشد، در این صورت یک فعل در دو اسم [اسم مقدم و ضمیر مستتر] به عنوان فاعلیت عمل کرده است و این امکان پذیر نیست. البته برخی از متأخرین به این اشکال اینگونه جواب داده‌اند که ضمیر در فعل، علامتی است برای اسناد فاعل و در واقع در این گونه مثال‌ها دو فاعل وجود ندارد و تنها یک فاعل است. در نتیجه باید گفت که این نظر علاوه بر اشکالاتی که به آن وارد می‌شود،^{۴۲} نمی‌تواند قابل قبول باشد چون مبنای جدیدی را ایجاد کرده و آن جواز تقدیم فاعل بر فعل است که نظیری در زبان عربی ندارد مگر این که بخواهیم ملاک تقسیم در جملات را تغییر دهیم که نیاز به یک بحث مبنائی دارد و یک پژوهش جداگانه‌ای را می‌طلبد.

۳-۲. قول أخفش

مشهور است که از نظر وی اسم مقدم، بنا بر ابتدائیت مرفوع شده است، بنابراین طبق نظر ایشان جمله‌ی اسمیه می‌تواند بعد از شرط، نیز واقع شود، برخی دیگر مثل ابن انباری این قول را علاوه بر أخفش به برخی کوفیون نیز نسبت داده‌اند.^{۴۳} در رابطه با این دیدگاه باید گفت با توجه به این که پذیرفته‌ایم که بعد از ادا

۴۲. جناب مبرد از چند جهت تقدیم فاعل بر فعل وارد می‌کند که به یک مورد از آن اشاره می‌کنیم، ایشان می‌گویند اگر کسی بگوید «رأیت عبدالله قام» عبدالله در اینجا منصوب است و اگر بخواهد فاعل برای قام باشد باید مرفوع نیز شود و همزمان مرفوع یا منصوب شدن یک کلمه، محال است.

۴۳. ابن انباری، برخی از کوفیون در ذیل آیه ی «إذا السماء انشقت»، السماء را مرفوع دانسته‌اند و گفته‌اند مرفوع بودن آن یا بنا بر ابتدائیت است و یا بنا بر ترفع می‌باشد.



شرط، لزوماً باید جمله فعلیه بیاید بنابر این بطلان این نظریه روشن می‌شود. نکته قابل تأمل این است که اخفش در کتاب «معانی القرآن» ذیل آیه «و إن أحد من المشركين استجارك فأجره...» برای واژه «أحد» دو وجه اعرابی بیان می‌کند، یکی آن‌که در بالا گفته شد و دیگری این‌که بنابر فاعلیت مرفوع بوده و فعل آن حذف شده است. (همان نظر سیبویه و جمهور) و در ادامه نظر دوم را با تعبیر «أقیس الوجهین» معرفی می‌کند. و دلیل آن را این گونه بیان می‌کند:

«لأن الحروف الجزاء لا یبتدأ بعدها، الا انهم قد قالو ذلك فی أن لتمكنها و

حسنها اذا ولیتها الاسماء و لیس بعدها فعل مجزوم فی اللفظ»^{۴۴}

بنابر این روشن شد که اخفش نیز احتمال مبتدا بودن اسم مقدم را به عنوان وجه مرجوح معرفی می‌کند و آن را نیز منحصر در «إن» می‌داند. پس آنچه از ظاهر عبارت به دست می‌آید این است که ایشان در سایر اداة، فعلی را در تقدیر می‌گیرد.

جمع بندی

در بحثی که گذشت، سعی شد دلایل فعلیه بودن جمله شرط، بررسی شود. برخی از این دلایل در رابطه با جنبه‌های زبان‌شناختی و برخی دیگر در ارتباط با جنبه‌های معنایی و اقتضائات عقلی بود. پس از ذکر دلایل معنایی، تحلیلی از آن ارائه شد که پرده از اشتباهی در این زمینه برداشت و آن این که ملاک تقسیم جمله در دیدگاه نحوی و بلاغی متفاوت است و جمله اسمیه‌ای که مسند آن جمله فعلیه باشد، معنای حدوثی داده و قابل جمع با معنای تعلیق می‌باشد.

لکن با وجود دلایل نحوی و غالب استعمالات، لزوم فعلیه بودن جمله شرط را نتیجه گرفتیم. باید گفت در موضوعی که در ظاهر، اسمی بعد از ادات شرط قرار گرفته، دارای غرضی بلاغی است. در پایان، به مناسبت به اقوال و ادله موجود در



زمینه اعراب اسم مقدم پرداخته شد و مورد بررسی قرار گرفت. بر این اساس می‌توان گفت که در صورت تقدیم اسم مرفوع بعد از اداة شرط تقریباً اتفاق نظر وجود دارد که فعلی باید در تقدیر گرفته شود به جز در «إن» که برخی قائل به نظرات دیگر هستند.





فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد، *البدیع فی علم العربیة*، مکة مکرمه، جامعة ام القرى، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۳. ابن انباری، عبدالرحمن بن محمد، *الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحو البصریین و الکوفیین*، بیروت، المكتبة العصرية، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
۴. ابن حاجب، عثمان بن عمر، *الایضاح فی شرح الفصل*، دمشق، دارسعد الدین، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
۵. ابن حاجب، عثمان بن عمر، *الکافیة فی علم النحو*، دمشق، دار سد الدین، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
۶. ابن سراج، محمد بن سری، *الاصول فی النحو*، قاهره، المكتبة الثغافة الدينية، چاپ اول، ۱۴۳۰ق.
۷. ابن عصفور، علی بن مومن، *شرح جمل الزجاجی*، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۸. ابن مضاء، احمد بن مضاء، *الرد علی النحاة*، بیروت، دار الاعتصام، چاپ اول، ۱۳۹۹ق.
۹. ابن هشام، عبدالله بن یوسف، *اوضح المسالک*، بیروت، المكتبة العصرية، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
۱۰. ابن یعقوب مغربی، احمد بن محمد، *مواهب الفتح فی شرح تلخیص المفتاح*، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۴ق.
۱۱. أخفش، ابو الحسن، *معانی القرآن*، بیروت، المكتبة العصرية، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۱۲. تفتازانی، مسعود بن عمر، *مختصر المعانی*، قم، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

۱۳. حسن، عباس، *النحو الوافی مع ربطه با الأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة*، تهران، ناصر خسرو، چاپ دوم، ۱۴۳۷ق.
۱۴. دسوقی، محمد، *حاشیة الدسوقی علی مختصر المعانی*، بیروت، المكتبة العصرية، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
۱۵. رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن، *شرح الرضی علی الکافیة*، تهران، موسسه الصادق علیه السلام للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
۱۶. زجاجی، عبدالرحمن بن اسحاق، *کتاب اللامات*، بیروت، دار صادر، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.
۱۷. زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
۱۸. زمخشری، محمود، *المفصل فی صنعة الاعراب*، بیروت، دار صادر، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
۱۹. سیبویه، عمرو بن عثمان، *الکتاب*، بیروت، مؤسسة اعلمی، چاپ سوم، ۱۴۲۹ق.
۲۰. سیرافی، حسن بن عبدالله، *شرح کتاب سیبویه*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
۲۱. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *همع الموامع شرح جمع الجوامع فی النحو*، بیروت، داراحیاء تراث العربی قم، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
۲۲. صالح السامرائی، فاضل، *معانی النحو*، تهران، کمال الملک، چاپ اول، ۱۴۳۴ق.
۲۳. مبرد، محمد بن یزید، *المنتخب*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول ۱۴۲۰ق.
۲۴. یعیش بن علی بن یعیش، أبوالبقاء، *شرح المفصل*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.